**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020905**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث ما در این بود که در بعضی روایات ازش برداشت شده که درهم و دینار در زکات به هم ضم می‌شوند و مجموعشان اگر به مقدار ۲۰۰ درهم برسند زکات واجب هست. خب این روایت اسحاق بن عمار بود. ما در جلسات قبل در مورد این روایت صحبت کردیم، آن چیزی که مجموعا به نظر می‌رسد که در مورد روایت اسحاق بن عمار اقوی هست، این هست که این روایت اسحاق بن عمار در ارتباط با زکات تجارت هست نه در ارتباط با زکات اصناف تسعه‌ای که مورد بحث ما هست. قرائنی در خود همین روایت وجود دارد که این مطلب را اثبات می‌کند، ببینید سؤال سائل در مورد درهم و دینار هست، ولی امام علیه السلام وقتی می‌خواهند پاسخ بدهند به جای درهم و دینار تعبیر را عوض می‌کنند، ذهب و فضه می‌کنند.

«قُلْتُ لَهُ تِسْعُونَ وَ مِائَةُ دِرْهَمٍ وَ تِسْعَةَ عَشَرَ دِينَاراً أَ عَلَيْهَا فِي الزَّكَاةِ شَيْ‌ءٌ فَقَالَ إِذَا اجْتَمَعَ الذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ فَبَلَغَ ذَلِكَ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ فَفِيهَا الزَّكَاةُ» بعد ادامه‌اش هم ببینید «لِأَنَّ عَيْنَ الْمَالِ الدَّرَاهِمُ»

آنجا که می‌خواهند عین مال را تعبیر بکنند، دراهم تعبیر می‌کنند، فضه تعبیر نمی‌کنند، ولی دراهم تعبیر می‌کنند. «وَ كُلُّ مَا خَلَا الدَّرَاهِمَ مِنْ ذَهَبٍ» باز دوباره ذهب تعبیر می‌کنند «أَوْ مَتَاعٍ فَهُوَ عَرَضٌ» عَرَض یعنی کالاست «مَرْدُودٌ ذَلِكَ إِلَى الدَّرَاهِمِ فِي الزَّكَاةِ وَ الدِّيَاتِ.»

تعبیرات دقیقا پیداست ناظر به این هست که ذهب و فضه نه درهم و دینار، آن چیزی که ذهب و فضه بما هو ذهب و فضه درش مطرح است مال التجارة است که خصوصیت هم ندارد در مورد اینها درش، که امام علیه السلام می‌فرمایند که این ذهب و فضه حالا چه مسکوک باشد چه غیر مسکوک باشد باید ۲۰۰ درهم ملاحظه بشود، و به نظر می‌رسد که این روایت محمد بن مسلم را که خواندیم که مدار را بر قیمت ۲۰۰ درهم قرار داده بود این روایت هم ناظر به همین هست. در روایت محمد بن مسلم، محمد بن مسلم قال سالتُ ابا عبد الله علیه السلام عن الذهب کم فیه من الزکاة فقال اذا بلغ قیمته مائتی درهم فعلیه الزکاة، قیمت را مدار قرار داده آن هم مائتی درهم، ببینید محمد بن مسلم سؤال از ذهب کرده از امام صادق علیه السلام، سؤال دینار نیست، ذهب است، اوّلاً، ثانیا یک نکته‌ای اینجا هست ما روایت‌های از همین محمد بن مسلم داریم که از امام باقر شنیده بوده که در مورد درهم، درهم نصابش ۲۰۰ درهم است، دینار ۴۰ مثقال است، از امام باقر علیه السلام همین محمد بن مسلم روایاتی دارد در مورد این روایت ۱۲۷۷۴ را ببینید، عن محمد بن مسلم و ابی بصیر و برید و فضیل بن یسار، عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام انهم قالا فی الذهب فی کل اربعین مثقالا مثقال و فی الورق، یعنی درهم مضروب فی کل مائتی درهم خمسة دراهم و لیس فی اقل من اربعین مثقالا شیء و لا فی اقل من مائتی درهم شیءٌ و لیس فی النیف شیء حتی یتم اربعین فیکون فیه واحد» بحث‌هایی در مورد زکات دقیقا مطرح است خیلی ریز خود محمد بن مسلم این سؤالات. این چی است؟ بعد از همۀ آن سؤالات همۀ آن روایاتی که از امام باقر علیه السلام شنیده دوباره از ذهب سؤال کند؟ این یک سؤال خاص است، به نظر می‌رسد سؤال این است ببینید طلا را نوعا با مثقال اندازه‌گیری می‌کردند، اندازه‌گیری طلا با مثقال بوده، با دینار بوده به اصطلاح، دیناری که به عنوان واحد وزن بوده، من مراجعه کردم دینار اصلش اصلا به عنوان واحد وزن بوده بعدا دینار به عنوان سکه قرار گرفته. ولی واحد وزنی بوده که باهاش طلا را اندازه‌گیری می‌کردند، واحد وزن برای اندازه‌گیری طلا بوده، صحبت سر این است که حالا ذهبی که برای اندازه‌گیری‌اش دینار اندازه‌گیری می‌شده این چجوری است؟ در بحث مال التجارة، بحث طلا و اینها روشن است، و این نکته هم عرض کنم مرحوم شیخ طوسی در خلاف ادعای اجماع مسلمین می‌کند در مورد این که مدار در درهم و دینار وزن است نه عدد، مدار وزن هست و درهم ۲۰۰ درهم وزنی و دینار هم ۲۰ دینار وزنی، حالا آن ۲۰ یا ۴۰ یک فی الجمله اختلافی در موردش هست ولی آن هم قول مشهور بسیار کالمسلم این هست که ۲۰ دینار است، و فقط این که عدد را ملاک قرار داده از مغربی نقل می‌کند نمی‌دانم مغربی کی است، مراد از مغربی فقیه کی هست و اینها. فقهای به هر حال مطرحی اصلا نیست کسی این را مطرح کرده باشند. و این که این روایت بحث را روی قیمت برده، قیمته ۲۰۰ درهم، این است که مدار بر قیمت مال التجارة است، اصلا سید مرتضی دیدم اصلا، چون در بحث زکات مال التجارة خب اختلاف جدی بین شیعه و سنی هستند، شیعه‌ها زکات قائل نیستند به نحو وجوبی، سنی‌ها زکات قائل هستند. سید مرتضی یکی از نقض‌هایی که می‌کند آن این است که آیات زکات در عین مال زکات را لازم می‌کند، در مال التجارة شما در اثمان قائل هستید نه در عین امثال اینها. این روایت، روایتی که در ذهب ثابت کرده اذا بلغت قیمته مائتی درهم، هم سؤال هم پاسخ امام، همۀ اینها تقریبا روشن هست که این مربوط به زکات مال التجارة است که محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام از این مسئلۀ خاص سؤال کرده که در واقع

**شاگرد:** نصاب مال التجارة؟

**استاد:** ذهب خصوصیت آنجا نداشته، ذهب از، نصاب دارد مال التجارة، ولی در مال التجارة ۲۰۰ درهم ملاک است، یعنی همۀ مال التجارة. ذهب هم مدارش ۲۰۰ درهم است، یعنی ذهب مثل سائر اشیاء است، یعنی خلاصۀ کلام این روایت این هست که ذهب خصوصیت ندارد، همچنان که مال التجارة را در غیر ذهب به درهم محاسبه می‌شود، ذهب هم همین، همین روایتی تعبیر که در این روایت اسحاق بن عمار هست، لأن عین المال، یعنی آن چیزی که قیمت اشیاء به آن محاسبه می‌شود و در جایی که مدار اشیاء بر قیمت است که مال التجارة است، در زکات اصلا مدار قیمت نیست، مدار وزن است، آن اصلا این موضوع روایت اسحاق بن عمار آن زکاتی هست که بر مدار قیمت می‌چرخد، آن زکات مال التجارة است، اگر کسی مجموع این را چیز کند تقریبا مطمئن می‌شود که این اصلا مربوط به زکات مال التجارة است، و در زکات مال التجارة این می‌خواهد در زکات مال التجارة طلا و نقره مثل سائر اشیاء هستند، اینجور نیست که یعنی خصوصا طلا رویش تکیه هست، طلا در مقام محاسبه جداگانه محاسبه نمی‌شود، طلا و نقره مثل سایر اشیاء مجموع مال التجارة را در نظر می‌گیرند مدارش هم نصابش ۲۰۰ درهم است. مرحوم شیخ طوسی در خلاف یک عبارتی آورده ظاهرا سهو شده، مرحوم شیخ طوسی اشاره می‌کند در بعضی روایات هست که به قیمت درهم و دینار، همین روایت ظاهرا اسحاق بن عمار هست ایشان به حافظۀ خودشان اعتماد کرده و تعبیری که در عبارت خلاف هست ملاحظه بفرمایید، می‌گویند که چیزهای دیگر به درهم و دینار ارجاع داده می‌شود، نه طبق این مال التجارة هم به درهم ارجاع داده می‌شود، خب این به نظر می‌رسد اصلا این روایت‌ها، نگاه کنید آن دو تا روایتی که به عنوان روایت معارض هست من آنها را هم بخوانم، آنها تعبیراتشان دیگر اصلا ذهب و فضه نیست، تأکید آنها درهم و دینار است. مثلا روایت زراره، رجل عنده مائة و تسعون درهما و تسعة عشر دینارا أیزکیها قال لیس علیه زکاة فی الدراهم و لا فی الدنانیر حتی تتم. سؤال دراهم و دنانیر بود امام هم دراهم و دنانیر را پاسخ داده، عوض نکرده ذهب و فضه تعبیر کند. این در این روایت زراره. در روایت اسحاق بن عمار دیگری هم که آن هم آنجا که بحث فرار از زکات را مطرح کرده «عَنْ رَجُلٍ لَهُ مِائَةُ دِرْهَمٍ وَ عَشَرَةُ دَنَانِيرَ أَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ فَقَالَ إِنْ كَانَ فَرَّ بِهَا مِنَ الزَّكَاةِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ قُلْتُ لَمْ يَفِرَّ بِهَا وَرِثَ مِائَةَ دِرْهَمٍ وَ عَشَرَةَ دَنَانِيرَ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ قُلْتُ فَلَا تکبس الدَّرَاهِمَ عَلَى الدَّنَانِيرِ وَ لا الدَّنَانِيرَ عَلَى الدَّرَاهِمِ قَالَ لَا.»

اصلا سؤالات همه‌اش هیچ تغییر نمی‌کند، از دراهم و دنانیر بیرون نمی‌رود، در حالی که این بحث ولو سؤال از دراهم و دنانیر هست، امام علیه السلام که پاسخ می‌دهد همه تأکیدش روی ذهب و فضه است، عرض کردم اینها نشانگر این است که این روایت ناظر به زکات مال التجارة هست، البته زکات مال التجارة درش، حالا شاید مجموع این روایت را هم ضمیمه کنیم به روایت‌های قبلی بتوانیم مجموعا استحباب زکات مال التجارة را ذکر کنیم. مرحوم وحید بهبهانی هم یک نکتۀ دیگری اینجا ضمیمه کرده که آن نکته هم خوبی است، ایشان می‌گوید که سؤال علیها است، امام علیه السلام پاسخ فیه تعبیر کرده، قلت أ علیها فی الزکاة شیءٌ، امام علیه السلام. البته احتمال دارد امام علیه السلام نخواسته آن سؤال سائل را درست جواب بدهد، سؤال را به جای دیگر معطوف کرده، برده روی بحث زکات مال التجارة و امثال اینها. ما تکیه‌مان روی سؤال نیست، سؤال ممکن است از خصوص زکات دراهم و دنانیر باشد ولی امام علیه السلام ففیه الزکاة، نه آن علیها بود آن تعبیر را امام علیه السلام فیها کرده. در روایت زراره ببینید، لیس علیه زکاة فی الدراهم و لا فی الدنانیر حتی تتم، علیه اسم شده، علیٰ. در این روایت أ علیه زکاة، لیس علیه زکاة امام علیه السلام، این تعبیرات دقیقا علیه‌ها اسم شده، ولی اینجا علیٰ تبدیل شده به فی، این هم مؤید همین مطلب هست که مرحوم وحید بهبهانی این را مؤید قرار می‌دهد برای این که این مربوط به زکات مال التجارة است. مجموعا این مطلبی که آقایان فرمودند این مربوط به زکات مال التجارة هست، اگر ذاتا هم، اصلا شاید ظهور ذاتی‌اش اینجا ما می‌خواهیم بگوییم در زکات مال التجارة است، اگر ظهور ذاتی نداشته باشد در مقام جمع حمل به این که این ناظر به زکات مال التجارة است دیگر خیلی راحت است.

آقای شهیدی اینجا به گونۀ دیگری بحث را دنبال کردند، ایشان فرمودند که حالا یک بحث‌های سندی در این روایت دارد که من دیگر واردش نشدم، این روایت خب دیگر چون ما مربوط به زکات مال التجارة گرفتیم دیگر یک چیز جدیدی نیست که نیاز، بحث اسماعیل بن مرار هست در سند این روایت که آقایان مناقشه در مورد اسماعیل بن مرار کردند، ما خب با توجه به اکثار روایت ابراهیم بن هاشم و اینها این روایت را معتبر می‌دانیم. علاوه بر این که این اسماعیل بن مرار ظاهرا در طریق به کتاب یونس هست، و اینها، احتمال زیاد هست که ابراهیم بن هاشم به دلیل این که در قم یونس خیلی مطلوب نبوده و نسبت به او نقطۀ منفی داشتند چه بسا شاگرد اصلا یونس هم بوده سعی کرده خودش مستقیم روایت‌های یونس را نقل نکند، اسماعیل بن مرار را واسطه قرار داده. این در ترجمۀ ابراهیم بن هاشم هست که کشی می‌گوید تلمیذ یونس، نجاشی مناقشه می‌کند یا کشی هست مناقشه می‌کند می‌گوید و فیه نظر فان اصحابنا قالوا و اوّل من نشر حدیث الکوفیین بقم. خب محیط قم که نسبت به یونس عکس العمل منفی داشتند ابراهیم بن هاشم نمی‌تواند تلمیذ یونس باشد، این مطلب بعید نیست ابراهیم بن هاشم واقعا درس یونس هم رفته باشد و تلمیذ یونس باشد، ولی در محیط قم چون قم محیطش نسبت به یونس نظر مثبت نداشتند از یونس روایت نکرده و اسماعیل بن مرار، او را واسطه قرار داده، خودش درک مستقیم کرده. حالا این یک مطلب، علاوه بر این که اکثار روایت ابراهیم بن هاشم از اسماعیل بن مرار هم نشانگر وثاقت اسماعیل بن مرار می‌تواند باشد ولو در اینجور مواردی که یک نوع جنبۀ تشریفاتی هم شاید داشته باشد. علی ای تقدیر یا تشریفات است یا تشریفات نیست، اگر تشریفات هست که نیازی به اسماعیل بن مرار نیست اگر تشریفات هم نباشد که اکثار روایت ابی ابراهیم بن هاشم از اسماعیل بن مرار وثاقت اسماعیل بن مرار را ثابت می‌کند، حالا آن مهم نیست. مهم بحث متن است، آقای شهیدی فرمودند که اشکال ما به این روایت این است که معرض عنه اصحاب است، اصحاب به مضمون این روایت فتوا نداده‌اند بلکه به مضمون صحیحۀ زراره فتوا داده‌اند، ممکن است اشکال شود که شما مانند مرحوم آیت الله خویی رحمه الله اعراض مشهور را موهن نمی‌دانید پس چرا به این روایت اشکال می‌کنید، پاسخ این است که اوّلا اعراض کل اصحاب را موهن می‌دانیم، تسالم اصحاب بر عدم عمل به این روایت است، مرحوم آیت الله خویی رحمه الله نیز اعراض کل اصحاب و تسالم کل را موهن می‌داند، چون به خطای در حدیث وثوق می‌آورد. ثانیا به نظر ما شهرت عملی یک خبر مرجح آن بر خبر معارض آن می‌باشد، مستند ما در این نظر مقبولۀ عمر بن حنظله است، المجمع علیه عند اصحابک فیوخذ به من حکمنا و یترک الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک فان مجمع علیه لا ریب فیه. در این مورد نیز مستند فتوای اصحاب جز صحیحۀ زراره نمی‌باشد. این بحث‌هایی که ایشان کردند.

اینجا ما از چند جهت عرضی داریم. یکی این که ایشان می‌فرمایند که این روایت معرض عنه اصحاب است، معرض عنه اگر این باشد که اصحاب این روایت را حجت ذاتی نمی‌دانستند، این هیچ اثبات نشده، ولی اگر بگوییم اصحاب این روایت را حجت ذاتی ممکن است می‌دانستند ولی در مقام عمل روایت دیگر را ترجیح داده باشند، معارض هست دو تا روایت، اوّلا ممکن است این روایت را جمع عرفی کرده باشند، و همچنان که عملا شما می‌بینید شیخ طوسی اینها را جمع عرفی می‌کند، دیگران جمع عرفی کردند، بنابراین جمع عرفی فرع این است که هر دو را حجت ذاتی می‌دانند، این یک. به فرض اینها را معارض بدانند، ممکن است آن دسته را ترجیح داده باشند و آن را، علت ترجیحش هم چی باشد؟ علت ترجیحش را مثلا، چون مطابق اصالة البرائة هست راحت‌تر است، به آن جهت ترجیحش، یعنی اینها را معارض، ترجیح دادن.

یک نکته‌ای را عرض کنم آن این است که ممکن است اصحاب این دو تا روایت را معارض دانسته باشند، کنار گذاشته باشند، به اصل برائت تمسک کرده باشند، چون اصل برائت اقتضاء می‌کند که هر یک از اینها جدا جدا ملاحظه بشود. مجموع من حیث المجموع، این که بهش فتوا ندادند ممکن است به خاطر این که مخالف اصل برائت باشد. این یک.

حالا اگر هم معارض نمی‌دانستند ممکن است یکی‌اش را بر دیگری ترجیح دادند، چرا ترجیح دادند؟ به خاطر این که مطابق سنت دانسته‌اند، توضیح ذلک این که ببینید روایت‌هایی که می‌گوید که مثلا در ذهب تا به ۲۰ تا نرسد زکات نیست. این معنایش این است که ولو ۱۹ تا باشد، فضه هم داشته باشد این زکات ندارد، یعنی روایت‌هایی که بر هر یک از این اشیاء جدا جدا نصاب ذکر کرده اطلاقش اقتضاء می‌کند که ولو، یعنی ضم نشود، ظاهر روایت‌های چیز عدم ضم است، بله این روایت اگر بود ما از آن ظاهر رفع ید می‌کردیم، بین این روایت و ظاهر روایت‌های دیگر جمع عرفی وجود داشت اگر فقط روایت اسحاق بن عمار بود حالا منهای آن معنایی که ما از روایت می‌کنیم. این روایت مثلا دال بر ضم اشیاء بود خب ما رفع ید می‌کردیم از اطلاق دلیل که گفته بود ۱۹ تا دینار زکات ندارد ما می‌گفتیم ۱۹ دیناری که با ۱۰ درهم کنار هم قرار بگیرد آن زکات دارد، اشکالی هم نداشت خیلی چیز جمع عرفی خوبی هم بود ولی حالا که معارض دارد این روایت اسحاق بن عمار با صحیحۀ زراره این صحیحۀ زراره را آقایان می‌توانند به خاطر این که مطابق آن ظاهر اوّلیه هست، صحیحۀ زراره را ترجیح داده باشند، ما وافق السنة باشد، یعنی یک چیزی که لو لا این معارضه آن مرجع است، لولا المعارضة ما به چی مراجعه می‌کردیم؟ به اطلاق ادله‌ای که می‌گفتش که هر یک از این اشیاء جدا جدا نصاب دارند، به آنها مراجعه می‌کردیم. بنابراین این که اصحاب می‌توانند، نه این که روایت اسحاق بن عمار را حجت نمی‌دانستند، ممکن است روایت اسحاق بن عمار حجت می‌دانستند به دلیل این که روایت زراره مطابق با عموم سنتی هست که تمام روایت دیگری که این مطلب را مدار را بر تک تک این موارد قرار داده که اطلاقش عرض کردم اقتضاء می‌کند، این می‌گوید در ۲۰۰ درهم زکات است، پس بنابراین در ۱۹۰ درهم زکات نیست، ولو ۱۹۰ درهم داشته باشیم و ده دینار، ولو حالا تعبیری که در این روایت هست، ۱۹۰ درهم داشته باشیم و ۱۹ دینار، آن راویت اقتضاء می‌کند توش زکات نباشد دیگر. پس بنابراین این هم ممکن است مرجح قرار داده باشند روایت زراره را به روایت زراره عمل کرده باشند، این هم.

**شاگرد:** ترجیح را مصداق اعراض نمی‌دانند؟

**استاد:** نه این وجهی ندارد، این ناشی از خلل نیست، یعنی آن اعراضی که کشف از خلل می‌کند این اعراض‌ها نیست، این اعراض‌های این شکلی که. خب این هم

**شاگرد:** نمی‌شود چه اعراضی است، این احتمالات

**استاد:** خب نشود، قسم نخوردیم که حتما اعراض چیز بدانیم. در مورد اعراض‌ها و اینها خیلی وقت‌ها اشکالات صغروی جدی وجود دارد، یعنی علت اصلی ولو اگر واقعا آدم کشف بکند که اصحاب این را حجت ذاتی نمی‌دانستند مشهور هم آدم بداند که حجت ذاتی نمی‌دانستند کشف از خلل می‌کند، ولی این اشکالات هست که باعث می‌شود که اعراض را از اعتبار بیندازد، فایده‌بخش

**شاگرد:** اشکالات همگانی است دیگر.

**استاد:** بله، جاهای دیگر هم هست اینجا هم می‌آید.

**شاگرد:** معارضش، معارض صریح نداشته باشد یک روایتی باشد منفرد باشد

**استاد:** اگر حالا همچین چیزی پیدا کنیم و امثال اینها بله. نمی‌خواهم بگویم که نمی‌شود پیدا کرد، ولی نوعا اینجوری است. این هم این مطلب.

اما آقای شهیدی ایشان، اوّلا اعراضی در کار نیست مطلقا. ثانیا حالا آن تمام نکاتی که عرض کردم کنار برود، ایشان می‌گوید ما اعراض کل اصحاب را موهن می‌دانیم، تسالم هست، فقط از اعراض بالاتر تسالم است، این تسالمش را از کجا احراز کردند؟ این مسئله اصلا در کتاب‌های اصحاب مطرح نیست، یعنی این مسئله به طور خاص مطرح نیست، بله آقایان می‌گویند در تمام عبارت‌های آقایان هست که اگر باید طلا به نصاب ۲۰ دینار برسد، نقره به نصاب ۲۰۰ درهم برسد، این هست، ولی این که اینها حالا جمع می‌شود، جمع نمی‌شود امثال اینها این اصلا نیست، خیلی این چیزهای بعدی است، بحث ضم و عدم. بحث ضم در خلاف مطرح است البته، مرحوم شیخ طوسی در خلاف ذکر می‌کند این مطلب را که اوّلین جایی که من دیدم بحث این را صریحا مطرح کرده خلاف شیخ طوسی است. می‌گوید از یک عده از سنی‌ها نقل می‌کند که قائل به ضم هستند ولی ما قائل به ضم نیستیم، توضیح می‌دهد آنها چطوری ضم می‌کنند اصحاب ابوحنیفه چند جور ضم می‌کند، خود ابوحنیفه چجور ضم می‌کند، در خلاف هست حالا آن را مراجعه کنید بحث ضم که در خلاف وجود دارد، ضم بعضی از اجناس بعضی اجناس دیگر. قبل از او من صریحا هیچ کسی را ندیدم که این مطلب را مطرح کند. بلکه ظاهر شیخ کلینی بر خلاف است، شیخ کلینی روایت صحیح زراره را نیاورده، آن روایت اسحاق بن عمار دیگر را هم نیاورده، فقط این روایت اسحاق بن عمار را آورده، در باب زکات ذهب و الفضة، البته ایشان از لحن پیداست که این را به زکات مال التجارة هم نزده، ظاهر باب زکات ذهب و الفضة زکات مال التجارة نیست. در باب زکات ذهب و فضه فقط همین روایت اسحاق بن عمار را آورده، این پیداست این را انتخاب کرده و این را صحیح می‌دانسته، پس بنابراین این که اعراض کل اصحاب بوده، کلینی به این روایت فتوا می‌داده، به آن روایت‌های دیگر فتوا نمی‌داده، به خاطر همین اصلا کلینی یک سبکی دارد بر خلاف شیخ طوسی و دیگران، کلینی آن روایتی را که مفتیٰ به‌اش در روایت متعارض انتخاب می‌کند، روایت مورد فتوایش او را ذکر می‌کند. شیخ طوسی خب هر دودسته روایات را ذکر می‌کنند توضیح می‌دهد جمع می‌کند، بحث‌های سندی می‌کند امثال اینها. مرحوم صدوق هم احیانا روایت متعارض در فقیه هست. ولی شیخ کلینی اینجور نیست، مقدمه‌اش هم اشاره کرده که ما در بحث تعارض اخبار قائل به تخییر هستیم و در تخییر هم انتخاب کرده، ایشان این را انتخاب کرده، این هم ممکن است انتخابش به خاطر این که مطابق احتیاط بوده، این جزئی، آنها به خاطر اینکه مطابق اصل برائت بودند مثلا معارض دیدند آن یکی‌ها را آوردند که مطلب، ایشان ممکن است به هر حال به جهت موافقت با احتیاط انتخاب کرده، یعنی انتخاب دیگر دست آن فقیه است که کدام را انتخاب کند.

**شاگرد:** ولی باز متعارض دارند خود مرحوم کلینی هم در اقوالشان

**استاد:** ایشان بنایشان بر ذکر متعارض نیست، حالا نادرا، آن جهتی که مورد بحثش هست نمی‌آورد. گاهی اوقات از جهات دیگر متعارض هستند نه آن جهتی که ایشان رویش تکیه می‌کند.

یعنی نوعا، نه این که دائم تمام. مثلا روایت‌های هشت فرسخ امثال اینها را اگر ببینید آن روایت‌های مسافت شرعی از تمام مجموعه روایت‌های مسافت شرعی فقط آن روایت‌های شاید از اصناف مختلف روایت‌هایی که در مورد اصناف شرعی است فقط آن روایت‌ها را آورده که بهش فتوا می‌دهد. دعب ایشان این است حالا یک مورد خاصی ایشان نکرده باشد نه. خب این هم این مطلب که نه تنها کل اصحاب اعراض نکردند از این روایت، شیخ کلینی هم فتوا داده، البته در مورد قدما قبل از شیخ کلینی و اینها یک مطلبی مرحوم آقای بروجردی دارند من برایم آن مطلب ثابت نیست ایشان می‌خواهند بگویند که روایت اصحاب نشانۀ فتوای اصحاب هست، نه آن چیزی که از عبارت‌ها استفاده می‌شود این است که فتوا به لفظ روایات می‌دادند، آن عبارت مقدمۀ مبسوط که به آن تمسک شده و این مطلب این است فتوا به عبارت روایت می‌دادند نه این که هر چی روایت کنند به او فتوا می‌دهند، این دو تا مطلب با هم جداست، این است که من وارد آن بحث نمی‌شوم چون این مطلب احیانا خیلی رویش تکیه شده و دیدم بسیاری از آقایان دیگر هم پذیرفتند حرف آقای بروجردی را دنبال کردند نه آن مطلب درست نیست، ولی خود کلینی را ما فقط رویش تکیه می‌کنیم، کلینی اینجوری که پیداست پیداست به این روایت اسحاق بن عمار فتوا داده، البته همۀ این حرف‌ها روی مبنای صحیح هست ما روایت اسحاق بن عمار را صحیحه بدانیم. و الا اگر روایت اسحاق بن عمار را موثقه بدانیم علتی که اصحاب به این عمل نکردند روشن است، آن روایت صحیحۀ زراره صحیحه است این اسحاق بن عمار موثقه است، هر دو را حجت ذاتی، یعنی اصحاب ممکن است مثلا در مقام تعارض بین روایت صحیحه و موثقه، صحیحه را مقدم داشته باشند، بنابراین اگر ما نظر خودمان این باشد که موثقه حجت باشد خب طبیعتا نمی‌توانیم به عمل اصحاب تمسک کنیم برای این که بگوییم که درش گیری دیدند، نه موثقه بوده، به خاطر همین به موثقه عمل نکردند. خب این یک مرحله.

پاسخ دیگری که ایشان در اینجا دادند فرمودند به نظر ما شهرت عملی یک خبر مرجح آن خبر بر خبر معارض آن می‌باشد، در این مورد نیز مستند فتوای اصحاب جز صحیحۀ زراره نمی‌باشد. ما نظرمان این نیست، ما صحیحۀ زراره را به شهرت روایی حمل می‌کنیم و معنای شهرت روایی را هم مقطوع الصدور بودن می‌گیریم. این عبارت بحث مفصلی دارد من نمی‌خواهم وارد آن بحثش بشوم. به نظر ما این روایت ناظر به این هست که مقطوع الصدور بر مظنون الصدور مقدم است، آقای خویی ذاتا می‌گوید مقطوع الصدور بر مظنون الصدور مقدم است به یک بیان دیگری، بیان آقای خویی را قبول نداریم، ولی از این روایت همین نتیجه‌ای که آقای خویی می‌گیرند مقطوع الصدور را بر مظنون الصدور مقدم می‌دارند استفاده می‌کنیم، و التفصیل فی محله.

اما این که ایشان می‌گوید در این مورد نیز مستند فتوای اصحاب جز صحیحۀ زراره نمی‌باشد درست نیست، با این توضیحاتی که عرض کردم معلوم شد، ممکن است اصحاب روایت را معارض دیدند به عمومات روایت چیزی تمسک کردند، روایاتی که گفته لا زکاة فی الذهب حتی یبلغ عشرین مثقالا. یا لا زکاة فی فضة حتی یبلغ مائتی درهم. آن روایات. این معلوم نیست که به این روایت تمسک کرده باشند، آن روایت خیلی عرض کردم اینها با همدیگر معارض هم باشند آن روایت مرجع هست و محکَّم هست و هیچ دلیل نیست که فتوای اصحاب صحیحۀ زراره باشد. حالا البته ایشان تعبیر صحیحۀ زراره می‌کند، فی الجمله روایت اسحاق بن عمار دیگر هم ممکن است ایشان آن را هم ضمیمه بکنند، البته اسحاق بن عمار آن بحث فرار از زکات و اینها هم توش هست، آن یک ان قلت و قلت‌های اینجوری توش در بحث فرار و اینها هست. ولی آنش خیلی نمی‌خواهیم رویش تکیه کنیم که صحیحۀ زراره مستند نیست ممکن است روایت، چون خود شیخ طوسی عقیده‌اش این هست که در جایی که فرار از زکات باشد ضم می‌شود در جای فرار ضم را قبول دارد و این را ادعای عندنا هم تعبیر می‌کند. این است که حالا آنها خیلی بحث‌های جداگانه‌ای است که بحث ضم و اینها که آیا آن روایت اسحاق بن عمار را ما، آن را ممکن است ما بپذیریم یعنی طبق قاعده بدانیم کسی که فرار، بحث فرار از زکات خودش یک بحث مستقل دارد که در جای خودش باید به آن پرداخت. بنابراین مجموع این بحث‌ها این می‌شود که ما اگر آن بحث‌هایی که ما در مورد روایت اسحاق بن عمار می‌گفتیم و آن وجوه جمعی که جمع بر تقیه یا بحث این که زکات مال التجارة که گفتیم اقوی این است که زکات مال التجارة را نگوییم این بیانات که آقای شهیدی اینجا فرمودند را نمی‌توانیم باهاش موافقت کنیم. حالا بحث این هست که نتیجۀ بحث این است که بنابراین ما روایت. یک نکته‌ای هم در مورد صحیح زراره هم بگویم چون بحث مفصلی دارد نمی‌خواهم اصلا واردش بشوم، آن که صحیحۀ زراره نقل‌های دیگری هم دارد، آن نقل‌هایی هست که مثلا در موردش ۴۰ درهم، ۴۰ دینار قرار داده امثال اینها و ما فرض این است که از آن مراحل گذشتیم، آن صحیحۀ زراره را ممکن است اصلا کسی صحیحۀ زراره را به علت تعارض داخلی کنار بگذارد، چون نقل‌های مختلف دارد، بعضی‌هایش ۴۰ دینار را ملاک قرار داده، این نقل فقیه هست که ۲۰ دینار را کنار قرار داده، ولی علی ای تقدیر حالا چه ما صحیحۀ زراره را معتبر بدانیم، ندانیم، صحیحۀ زراره خیلی مهم نیست، فوقش این است که صحیحۀ زراره با روایت اسحاق بن عمار اینها معارضه می‌کنند می‌روند کنار، آن اصل اوّلی هست که به همدیگر ضم نشوند، ظاهر ادلۀ دیگر این است به هم ضم نشوند. بنابراین اصل بحث ما باید اینجا بکنیم حالا که ذهب و فضه درهم و دینار به هم ضم نمی‌شوند آیا ما می‌توانیم از این نتیجه بگیریم که درهم و دینار خصوصیت دارند؟ و از باب مثال برای نقد رایج نیستند؟ آن بحثی است که ان شاء الله بعد از این ایام صحبت خواهیم کرد.

من حالا این بحث‌هایی که امروز می‌کردیم یک روایت می‌خواهم بخوانم تناسب با این ایام هم دارد، از روایت‌های این بحث ما یک روایت جالبی است، بحث مقدار درهم هست در این باب ۱۲۷۸۴، روایت: «حَبِيبٍ الْخَثْعَمِيِّ قَالَ: كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ كَانَ عَامِلَهُ عَلَى الْمَدِينَةِ أَنْ يَسْأَلَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ عَنِ الْخَمْسَةِ فِي الزَّكَاةِ مِنَ الْمِائَتَيْنِ كَيْفَ صَارَتْ وَزْنَ سَبْعَةٍ»

چطور این که در زکات از ۲۰۰ درهم ۵ درهم هست؟ این درهمی که اینجا نصاب هست چرا این نصاب وزن سبعه است؟ وزن سبعه یعنی درهمی که هر ۱۰ درهمش ۷ مثقال باشد. درهم سنگین داشتند، که هر ۱۰ درهمش، ۱۰ درهم بوده، درهم سبک‌تر بوده از هر ۱۰ درهم، ۵ درهم بوده، باز یک درهمی که یک کمی سنگین‌تر بوده از ۱۰ درهم ۶ مثقال بوده، بعضی از روایت‌ها تلفیق این ۳ تا ده هفتم را، هر ده درهمش هفت مثقال در آمده که در باب زکات آن که وزنی که محاسبه می‌شود درهم وزن سبعه است. یعنی درهمی که ده درهمش ۷ مثقال بوده. خب سؤال این است که زمان پیغمبر اصلا این محاسبات نبوده، این بحث وزن سبعه زمان امام باقر و اینها پیش آمده. تلفیق بین دراهم مختلف یک درهم جدید خلق شده، درهم وزن سبعه، خب سؤال این هست که زمان پیغمبر نبوده که این ملاکات هست.

«وَ أَمَرَهُ أَنْ يَسْأَلَ فِيمَنْ يَسْأَلُ- عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیهما السلام قَالَ فَسَأَلَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَقَالُوا أَدْرَكْنَا مَنْ كَانَ قَبْلَنَا عَلَى هَذَا» قبلی‌ها اینجور بودند، همین جواب سر بالا «فَبَعَثَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام فَسَأَلَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ فَقَالَ كَمَا قَالَ الْمُسْتَفْتَوْنَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ قَالَ فَقَالَ مَا تَقُولُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم جَعَلَ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ أُوقِيَّةً أُوقِيَّةً»

یک واحد وزن دیگری گویا زمان پیغمبر اوقیة بوده، امام می‌گوید آن واحد وزن زمان پیغمبر که اوقیة بوده آن اوقیة را که محاسبه کردند ۴۰ اوقیة با این ۲۰۰ چیز تطابق می‌کرده.

«فَإِذَا حَسَبْتَ ذَلِكَ كَانَ عَلَى وَزْنِ سَبْعَةٍ وَ قَدْ كَانَتْ وَزْنَ سِتَّةٍ وَ كَانَتِ الدَّرَاهِمُ خَمْسَةَ دَوَانِيقَ قَالَ حَبِيبٌ فَحَسَبْنَاهُ فَوَجَدْنَاهُ كَمَا قَالَ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ»

عبد الله بن حسن و امام صادق با هم در یک مجلس بودند، این سؤال شده.

«فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ فَقَالَ مِنْ أَيْنَ أَخَذْتَ هَذَا قَالَ قَرَأْتُ فِي كِتَابِ أُمِّكَ فَاطِمَةَ»

این در کتاب أمّ شما فاطمه علیها السلام بوده.

«قَالَ ثُمَّ انْصَرَفَ فَبَعَثَ إِلَيْهِ- مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ ابْعَثْ إِلَيَّ- بِكِتَابِ فَاطِمَةَ علیها السلام»

عبد الله بن حسن بزرگ بنی هاشم، از امام صادق هم بزرگ‌تر بوده، خلاصه کتاب حضرت فاطمه را برای من بفرست، حضرت

«فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنِّي إِنَّمَا أَخْبَرْتُكَ أَنِّي قَرَأْتُهُ وَ لَمْ أُخْبِرْكَ أَنَّهُ عِنْدِي»

گفتم خواندم، نگفتم که پیش من هست که حالا دنبال می‌کنی که کجاست و چی است و امثال اینها.

«قَالَ حَبِيبٌ فَجَعَلَ مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ يَقُولُ لِي مَا رَأَيْتُ مِثْلَ هَذَا قَطُّ.»

حالا مثل هذا قطّ آیا اشاره به اصل آن قصه است یا این سر کاری که امام صادق عبد الله بن حسن را سر کار گذاشته است به این ذیل عبارت مربوط است یا به صدرش بالأخره این، عبد الله بن حسن هم خیلی آدم پررویی بوده این هم بگویم، در بعضی از چیزها هست که جسارت‌های عجیب و غریب امام صادق کرده و امثال اینها، برای پسرش محمد می‌گفته محمد، مهدی است و امثال اینها بیعت می‌کرده، امام صادق بیعت نمی‌کرده، می‌گفته که امام صادق می‌داند که آن مهدی است ولی خلاصه از باب حسد حاضر نیست که چیز کند. این جسارت‌های بماند.

و صلی الله علی سیدن و نبینا محمد و ‌آل محمد